



آیا اگر زنده بود با تماشای ناکامی های اجتماعی امروز - به ویژه درباره ناهنجاری هایی چون دروغ، ریا، شکاف طبقاتی، رشوه، فساد - ممکن بود به انزوا پناه ببرد و دق کند. آیا اگر تختی زنده بود و زلزله و زرقان و سیل گلستان رخ می داد چه شکلی می رفت واسه سرکشی؟ باز مثل بوبین زهرا روح الله و ممدحسین شمشاد و ممد فردین را می انداخت تو بنز صدنودش و می رفت آنجا و گونی گونی اسکناس می برد و با عزت و احترام تحویل تک تک شان می داد. آیا اگر او زنده بود، احتمال داشت مثل بعضی از همدوره ای هایش درگیر اعتیاد شود؟ آیا او اگر زنده بود و می شنید که فردین و ملک مطیعی با مشکلاتی طرد شده اند به دنبال کارهایشان می رفت؟ آیا اگر زنده بود با این وزارت ورزش همکاری می کرد؟ آیا حاضر می شد مربی تیم ملی کشتی شود؟ آیا او می توانست در چنین فضای مملو از بی صداقتی که سیاسی ها در ورزش چارنعل می تازند دوام بیاورد؟ آیا اگر زنده بود راضی می شد اسمش و تصویرش در فیلم های جهان پهلوان بهروز افخمی و تختی اکران شود؟ اصلاً نمی شود فهمید اگر تختی در این سال ها زنده بود چه می شد. فقط می دانم که دنیا دست به هم می داد که او را خراب کند و زمانه برای تخریب او هیچ کم نداشت. چه خوب شد که رفت. در زمان الهی اش هم رفت. وای اگر زنده بود اکنون این شکلی می دیدیمش که صبح خروسخون، روی تمام کارتن خواب هایی که در زمستان طهران قندیل بسته اند پالتوی تنش را می اندازد. ظهر در چلوکبابی شمشیری، هر کس که چلو هوس کرده باشد میهمانش می کند. غروب جیم خواهد زد که از قنادی ۲۴ اسفند برای تموم جامه داران کشتی، نون خامه ای بخرد. شب به کفترهای اکبر واکسی، دون خواهد داد. نصف شب به خاتجون خواهد گفت که چه چیزیه فاطمی اینا حاضر است و بگو مادرش دلنگران نباشد. اصلاً خواهشاً هر کس که نان ندارد امشب، برود دم باشگاه پولاد سیخ بایستد. هرکس دارو ندارد امشب، برود بایستد کنار دکون آسیدرضی. هرکس که جهیزیه ندارد امشب، برود بهارستان سرراهش بایستد. بالاخره او با بنزش خواهد آمد. او هیچ وقت دیر نخواهد کرد.

ببیند. هر کس که در کشتی با او به پل می رفت و ضربه نمی شد می گفت: پل اهواز هم بود فرو می ریخت، دمت گرم که استقامت کردی رفیق. در آن روزگار جوانی که برای فرار از فقر رفته بود توی آبادان یک سالی را کار کرده بود و عاشق این شهر شده بود چگونه می توانست عراقیان را پشت دروازه های آبادان ببیند و دم نزند؟ آیا اگر زنده بود و بهش می گفتند بیا تو اتوبان های تهران، بیلورد سس تبلیغ کردن یا تبلیغات کولر و چرم و املاک دبی و خمیر دندان را نصب کنیم قبول می کرد؟ پس چرا ناست دوسوسمار را تبلیغ نکرد؟ راستی به نظرتان اگر زنده بود موبایل می خرید و عضو شبکه های اجتماعی می شد؟ اگر آنجا پرولتاریای بی نام و نشان شبکه های اجتماعی سکه یک پولش می کردند چه می گفت؟ خوب بدون موبایل هم بابک و شهلا چگونه می توانستند از سفرهای ناگهانی او با رفقاییش به شمال و لواسون و خوابیدن های ناغافل اش در خانه مادری نبی و عرب و کی اک و کی اک، دلناگران نشوند؟ اصلاً ایل یا سامسویگ به آن دست های درشت مهربان غلامرضا می آمد؟ یا اینکه آیا اگر غلامرضا زنده بود و می دید که مسئولین ورزش هی نامش را روی تمام استادیوم ها و سالن های ایران می گذارند و از تجلیل این چنینی دیگر قهرمانان قدیمی خبری نیست ذله نمی شد و خونش خوش را نمی خورد؟ اگر می دید که ورزش دست کسانی افتاده که هر از بر تشخص نمی دهند چه می کرد؟ آیا اگر تختی زنده بود اجازه می داد بابک به آمریکا برود و در آنجا زندگی کند؟ چه جوری می توانست زود برود دیدن نوه اش. اگر می شنید که نوه اش در دفاع از یک همکلاسی، دعوای شدیدی در مدرسه آمریکایی اش کرده و زخم و زلی شده اما نگذاشته به همکلاسی بالقویش آسیب برسد روی گونه هایش چین می افتاد و کیف می کرد یا چی؟ آیا اگر زنده بود دلش با از دواج بابک و منیرو صاف می شد؟ او قبلاً دیده بود که مخالفت مادر و آنجی های خود در زمان ازدواج اش با شهلا، چه دلشکستگی هایی برایش پیش آورده بود. حتی اگر موافق با وصلت منیرو هم نبود جلوی بابک را نمی گرفت. شاید منیرو را به خاطر قلمش هم دوست می داشت. او رابطه بسیار تکریم آمیزی با جماعت نویسنده داشت.



غلامرضا تختی قبل از شروع مراسم افتتاحیه بازی های المپیک ۱۹۶۴ توکیو که به عنوان پرچمدار تعیین شده بود. در عکس دکتر عباس ایزدپناه و نصرت الله شاه میر نیز دیده می شوند.

## آه اگر زنده بود؟



مسابقات قهرمانی کشور در سال ۱۳۳۴ در قزوین - تیم تهران از راست ردیف بالا: حسین نوری - غلامرضا تختی - نبی الله سروری ردیف پایین: مصطفی تاجیک - محمدعلی خجسته پور - حاج عبدالحسین فیلی

دزدیدند، بله او در هتل آتلانتیک چنین و چنان کرد، آیا هزاربار گفتن از این تکرار مکررات، چیزی به محتوای اخلاقی جامعه به ویژه جامعه ورزش کمک کرده که باز اصرار در ادامه نشخوارش داریم؟ به نظر می رسد حتی خود تختی هم در زیر خاک خسته است از این پروبال دادن های کاذبی که به بیوگرافی شفاهی اش افزوده ایم. الان درگیری های فانتزی ذهنی ام درباره تختی این است که اگر غلامرضا اکنون زنده بود چه می کرد؟ آیا مجبوری به خارج مهاجرت می کرد یا در همین خانی آباد و گل فروشی رزنوار و قنادی ۲۴ اسفند و واکسی خیابان فرشته و بیلاقات گلندوک می پلکید. او اصلاً روزهای پرتب و تاب دهه شصت را چگونه از سر می گذراند؟ آیا اگر زنده بود پست وزارتی و کالتی می گرفت؟ آیا اگر به او در اوایل پیروزی انقلاب، پست ریاست ورزش را پیشنهاد می کردند همچنان مثل روزی که فدراسیون کشتی دهه چهل را پیشنهاد کردند می خندید و می گفت پسر جان ببین به من وزارت و وکالت می آید؟ یا می پذیرفت؟ نکند مثل همیشه خود را به عنوان آخرین نفر در ارجحیت می گذاشت و مثلاً احمدوفا و شاه حسینی و آقابلور را پیشنهاد می کرد به دولت موقت؟ آن هم با آن همه خنده و تواضع؟ آیا اگر زنده می ماند چه پیشه ای برای خود و خانواده در نظر می گرفت که ارتزاق کند؟ نکند باز هم می رفت توی رامسر یا بیلاقات گلندوک، باغچه ای برای خود جور می کرد و گل رز می کاشت و می آورد به گل فروشی امیل در خیابون فلسطین بفروشد. آیا اگر زنده بود به جنگ می رفت؟ شاید دست ممدحسن و روح الله جیره بندی و حسین شمشادی و ممد فردین و خیرالله را می گرفت و هم شان را می چپاند توی بنزش و می رفت سوسنگرد و دارخوین و آبادان. هی می رفت هی می آمد. می دانم دلش را نداشت آدم بکشد. حتی دلش به کشتن گنجشکی هم تاب نمی آورد اما در جبهه می توانست به خاطر پشتیبانی روحی جنگجویان ایرانی سخنرانی کند. او که عاشق لب شط آبادان و پل اهواز بود چگونه می توانست آنجاها را ویران

هر سال در این روزهای ۱۷ دی که رسانه ها رویاها و آمال خود را چنان در شولای اسطوره تختی می پیچند که او را از هیبت انسانی اش خارج کرده و چنان پرور و فربه شده تحویلش می دهند که هرگز با واقعیت های واقعی خود او همگون نیست تاریخ به قربانگاه می رود. هرسال همین روزها که ژورنال ها و شبکه های مجازی که یک تختی تمام کلیشه ای دیگری برای ما ساخته و پرداخته می کنند. مردی چنان پرور شده به دست توده ها که هیچ وجه رئال انسانی ندارد و اصلاً در قالب بنی بشر نمی گنجد. چنان دنباله هایی به او چسبانده اند که اگر سر از قبر بلند کند و به خود بنگرد احتمالاً قالب تهی کند. قدیس دلبخواه ما اما یک انسان بود. یک انسان زمینی ساده دل کمال گرای جهان سومی. نه چیزی بیش و نه چیزی کم. چیزی در زمره بقیه انسان ها که احساسات دارند، ضعف دارند، کمبود دارند و البته نقاط قوتی نیز. گاه چنان در یاد کردن اسطوره به پیش می تازند که مثلاً اگر بگوییم او ضعف شناخت از زنان داشت برمی آشوبند و سکه یک پولت می کنند. یا مثلاً اگر بگوییم او ناهمی هایی درباره مسائل جنسی یا پیچیدگی های روان تنی داشته است یا مثلاً سواد سیاسی کلاسیک نداشته است چنان خرد و خاکشیرت می کنند که نمی توانی از جایت پا شوی. گاهی از خود می پرسم چرا دو موجودی که شناخت کامل از او داشتند حرف نزدند و از دنیا رفتند (شهلاخانم و آقا دری) و ما سال هاست که با وراجی و پُرگویی، مکررات تختی را تکرار می کنیم. نشخوار خاطرات هزاربار گفته شده که بله او سخی بود، بله او تیسمی چنان داشت که روی گونه اش چال می انداخت، بله او ملی چی بود، بله او ماشین اش را این شکلی



قهرمانان کشتی در مسابقات قهرمانی جهان ۱۹۶۲ تولدو آمریکا. ایستاده از راست: محمدابراهیم سیفپور - شناخته نشد - شناخته نشد - رسول میرمالک - یعقوب لطیفی - محمود ملاقاسمی - امیر کالج بار نشسته از راست: حسین ابراهیمیان - ناصر گیوه چی - غلامرضا تختی - شناخته نشد